

در آثار شهید مطهری، به صورت مستقیم و گاه غیر مستقیم، به مباحث قرآنی پرداخته شده است. استاد مطهری از جمله احیاگرانی است که بازگشت به قرآن را به عنوان راهکاری برای رفع مشکلات فکری عصر حاضر مطرح کرده است. وی قرآن را کتابی می‌داند که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه‌ی هر مسلمان است و لذا شناخت آن به عنوان مؤثرترین کتاب در تکوین سرنوشت بشر، امری ضروری است [مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷]. آثار به یادگار مانده از این استاد گران قدر تا آن درجه اهمیت دارند که حضرت امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «من به دانشجویان و طبقه‌ی روشن فکران متعهد توصیه می‌کنم که کتاب‌های این استاد عزیز را نگذارند با دسیسه‌های غیر اسلامی فراموش شود. آثار قلم و زبان او بی‌استثنا آموزنده و روان‌بخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیده نشئت می‌گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرح‌زاست.» اندیشه‌های قرآنی استاد مطهری را می‌توان در آثار وی جست‌وجو کرد.

استاد شهید مطهری در آثار خویش ده موضوع از موضوعات علوم قرآنی را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند که عبارت‌اند از: وحی، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، اعجاز، تحریف، ظاهر و باطن، حروف مقطعه، تعداد آیات و سوره‌ها و حروف، عام و خاص، مطلق و مقید. استاد در ارتباط با برخی موضوعات مانند اعجاز قرآن نیز به تفصیل در آثار متعدد خود به بحث پرداخته‌اند.



شهید مطهری و مباحث علوم قرآنی

فروغ فتاحی زاده
دبیر دبیرستان های قم

وحی

مبحث وحی از این نظر حائز اهمیت است که پایه‌ی شناخت کلام خداست و نزول قرآن نیز به وسیله‌ی آن انجام شده است. وحی همان سروش غیبی است که از جانب ملکوت اعلا به این جهان سرازیر شده است. استاد می‌فرماید: اعتقاد به وحی و نبوت، از اصل هدایت عامه ناشی می‌شود. اصل هدایت عامه، لازمه‌ی جهان بینی توحیدی اسلامی است. خدا به حکم این‌که واجب‌الوجود بالذات است و واجب‌الوجود بالذات، واجب من جمیع الجهات است، لذا فیاض هم هست و به هر نوعی از موجودات، تا حدی که شایسته‌ی آن موجود باشد، عنایت داشته و آن‌ها را در مسیر کمالشان هدایت می‌کند و این هدایت شامل همه‌ی موجودات است. می‌بینیم که خداوند در قرآن واژه‌ی وحی را همان‌طور که در مورد هدایت انسان به کار برده، در مورد هدایت جمادات و نباتات و حیوانات نیز به کار برده است.

البته وحی درجه و مراتب دارد. وحی جماد با وحی نبات در یک درجه نیست و آن‌چه در حیوان است، با آن‌چه که در انسان است، یکسان نیست. عالی‌ترین درجه‌ی وحی همان است که به سلسله‌ی پیامبران اختصاص دارد و از یک سو بشر را به سوی مقصدی که ماورای افق محسوسات و مادیات است، هدایت می‌کند و از سوی دیگر، نیاز بشر را در این جهت که در زندگی اجتماعی نیازمند به قانون الهی است، برآورده می‌سازد. پیامبران به منزله‌ی دستگاه گیرنده‌ای هستند که در پیکره‌ی بشر

کار گذاشته شده‌اند و صلاحیت دریافت این آگاهی را از جهان غیب دارند. در لغت، هر القای محرمانه و مخفیانه و پنهانی را وحی می‌گویند. قرآن وحی را صرفاً به انبیا اختصاص نداده، بلکه آن را به یک معنا در همه‌ی اشیا تعمیم داده است [مطهری، (الف) ۱۳۷۴: ۱۵۷-۱۵۵ و ۴۱۱].

الف) معانی وحی در قرآن

۱. «اشاره‌ی مخفیانه» (معنی لغوی)؛ مانند: «فخرج علی قومه من المحراب فأوحی الیهم أن سبحوا بکرة و عشیاً» [مریم / ۱۱]: (زکریا) از محراب به میان قوم خود آمد و به آنان اعلام کرد که صبح و شام تسبیح گوید.

۲. «غریزه‌ی فطری و شعور باطنی فطری»؛ مانند: «و أوحی ربک الی النحل أن اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون» [نحل / ۶۸]: خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه‌ها و درخت‌ها و سقف‌های رفیع، منزل گزیند. مراد از «أوحی ربک الی النحل»، الهام وحی است [مطهری، (ب) ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۶].

۳. «الهام نفسی» که شعور در باطن است؛ مانند: «و اوحینا الی ام موسی أن أرضعیه فأذا خفت علیه...»: به مادر موسی وحی کردیم که کودک نوزادت را شیر ده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی...

۴. وحی رسالی؛ نوعی وحی که به انبیا نازل شده است. این وحی، رسالت و ارتباط غیبی میان خدا و پیامبر است که گاهی مستقیم و بدون واسطه و گاهی با واسطه است. مانند:

«نحن نقص علیک أحسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن...» [یوسف / ۳]: ما بهترین حکایات را به وحی این قرآن بر تو می‌گوییم...

در وحی انبیا مسلم است که این وحی معلم داشته است، اما معلم غیر بشری و غیر طبیعی: «علمه شدید القوی» [نجم / ۵].

ب) مشخصات وحی انبیا

۱. درونی بودن: انبیا وحی را نه از راه حواس ظاهری، بلکه از طریق باطن و درون تلقی می‌کردند.

۲. معلم داشتن: یعنی انبیا از قوه و از چیزی تعلیم گرفته‌اند.

۳. استشعار: نبی در حالی که وحی را می‌گیرد، مستشعر است که آن را از جایی دیگر دارد می‌گیرد.

۴. ادراک واسطه‌ی وحی: وحی واسطه هم دارد. این حقیقتی است که باید به آن ایمان آورد. یکی از چیزهایی که در قرآن هم داریم و باید به آن ایمان بیاوریم، «ملائکه» است. پیغمبران معمولاً وحی را به واسطه‌ی موجود دیگری که نامش «روح الامین» یا «روح القدس» است، می‌گرفتند. ملائکه که وحی را نازل می‌کنند، همراه آن حقیقتی است که قرآن نام آن را «روح» گذاشته است و حامل وحی در واقع آن روح (روح الامین و روح القدس) است، نه این که حامل وحی جبرئیل باشد. جبرئیل حامل وحی نیست [مطهری، (ج) ۱۳۷۴: ۷۲۹].

ج) نظریاتی درباره‌ی کیفیت وحی

استاد شهید مطهری، در مورد ماهیت پدیده‌ی وحی چهار فرضیه بیان



کرده است که به اختصار عبارت‌اند از:

۱. نظریه‌ی عوامانه: عوام الناس معتقدند، مراد از وحی این است که خداوند در آسمان است و پیغمبر در زمین و فاصله‌ی زیادی بین این دو وجود دارد. وقتی خدا می‌خواهد دستوراتش را به پیغمبر برساند، به موجودی نیاز دارد که بتواند این فاصله را طی کند و آن موجود قهراً باید بال و پر داشته باشد و از طرف دیگر باید عقل و شعور داشته باشد تا بتواند دستورات را از خدا به پیغمبر القا کند. پس این موجود باید از یک جنبه انسان باشد و از یک جنبه مرغ و او همان است که فرشته نام دارد.

۲. نظریه‌ی روشن‌فکرانه: اینان قائل‌اند که پیغمبر یک نابغه‌ی اجتماعی خیرخواه است و خدا این نبوغ را به او داده است. پیغمبر در جامعه‌ای پیدا می‌شود، اوضاع جامعه‌ی خود را می‌بیند و متأثر می‌شود. بعد فکر می‌کند که اوضاع این مردم را تغییر دهد. با نبوغی که دارد، یک راه صحیح را بیان می‌کند. از نظر اینان، مراد از روح الامین، همان روح باطن خودش است، عمق روح خودش است که به او الهام می‌کند. پس وحی این است که از عمق اندیشه‌ی خود پیغمبر سرچشمه می‌گیرد و به سطح اندیشه‌اش می‌آید.

۳. نزول باطنی و معنوی: معتقدین به این نظریه می‌گویند، در همه‌ی افراد بشر غیر از عقل و حس، یک شعور دیگر و یک حس باطنی دیگر هم وجود دارد و این در بعضی افراد قوی است و آن قدر قوی می‌شود که با دنیایی دیگر اتصال پیدا می‌کند؛ به طوری که واقعاً دری از دنیای دیگر

به روی او باز می‌شود. یعنی تنها فعالیت وجود خودش نیست، بلکه دارای استعداد ارتباط با خارج از وجود خودش است. نزول فرشته نزول است، اما نه نزول در طبیعت که مثلاً از کره بالا به عالم طبیعت بیاید، بلکه سیری است که از مراتب خود او آمده و به صورت امری محسوس در بیرون است. پس نزول هست، اما نزول باطنی و معنوی [مطهری، (د) ۱۳۷۴: ۳۵۹-۳۵۲].

۴. فرضیه‌ی حکمای اسلام درباره‌ی وحی: به نظر استاد شهید مطهری، بهترین فرضیه همین فرضیه است. اینان قائل‌اند، انسان از جنبه‌ی استعدادهای روحی، در حکم موجودی دو صفحه‌ای است. انسان دارای روح و بدن مادی است. روح انسان دو وجهه دارد. آنچه در این جهان است، با آن جهان فرق دارد. اما جهان‌ها باهم تطابق دارند. آنچه در این جهان است، سایه‌ی آن جهان است. می‌گویند روح انسان صعود می‌کند. در باب وحی، اول صعود است، بعد نزول. در ابتدا روح پیغمبر صعود می‌کند و بین او و حقایقی که در جهان دیگر است، تلاقی صورت می‌گیرد و پیامبر با استعداد خاصی حقایق را می‌گیرد و از آن‌جا نزول می‌کند و در مشاعر پیغمبر پائین می‌آید و لباس محسوسیت به خود می‌پوشاند. و این معنی نزول وحی است [همان، ص ۴۱۹-۴۱۵].

ناسخ و منسوخ: نسخ به معنی برداشته شدن حکم و دستور اول و پایان دادن به آن و جای‌گزین شدن دستور دوم به جای آن است. در کتب تفسیر و غیر تفسیر معمول است که می‌نویسند،

قسمتی از آیات قرآن نسخ شده است. ابوبکر نحاس در کتاب «الناسخ و المنسوخ»، تعداد آیات نسخ شده را به ۱۳۸ آیه رسانده است. اما آیت الله خوئی، از مجموع آیات نسخ شده، به ذکر ۳۶ آیه اکتفا کرده و معتقد است، از بین این موارد، تنها در یک آیه (آیه نجوی) نسخ صورت گرفته است [خوئی، البیان: ۳۸۱-۲۸۷]. به نظر می‌رسد نظر صحیح همین است.

شهید مطهری نیز در آثار خود به موضوع نسخ اشاره کرده است و از بیانات ایشان به نظر می‌رسد که نسخ در آیات را قبول ندارند. ایشان در مورد معنی اصطلاحی نسخ می‌فرماید: مراد از ناسخ و منسوخ این است که دستور اول لغو شود و یک دستور ثانوی به جای آن بیاید. دستور دوم باید طوری باشد که صد درصد بر ضد دستور اول باشد که دستور دوم لغو دستور اول تلقی شود. اما اگر دستور اول و دوم باهم قابل جمع باشند، یعنی یکی از آن‌ها توضیح دهنده دیگری باشد، این جا دیگر ناسخ و منسوخ نیست [مطهری، (ب) ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵۶].

استاد مطهری در مورد نسخ در شریعت قائل اند: نسخ در قوانین الهی وجود دارد. چرا که پیغمبری می‌آید و شریعتی می‌آورد، بعد از مدتی پیغمبر دیگری می‌آید و شریعت آن پیغمبر را نسخ می‌کند و شریعت دیگری می‌آورد. قانونی که به وسیله پیغمبر سابق آمده، از اول محدود به زمان معینی بوده است. یعنی خدا از اولی که این شریعت را نازل کرده، برای همیشه نازل نکرده است که بعد پشیمان شود. بلکه از اول برای مدت موقتی

نازل کرد تا بعد از آن مدت منقضی شود. اشکالی که این جا پیش می‌آید، این است که اگر بنا باشد شرایع به موجب تغییراتی که در زمان پیدا می‌شوند، نسخ شود، پس هیچ شریعتی نباید شریعت خاتم باشد. باید گفت: دین اسلام شریعت خاتم است و خاتمیت جزو ضروریات دین اسلام است. اگر کسی منکر خاتمیت شود، در واقع منکر اسلام شده است.

یهودی‌ها منکر نسخ هستند و می‌گویند نسخ شریعت امکان ندارد [همان، ص ۳۶۹-۳۵۶].

● ● ● اقسام نسخ ● ● ●

۱. نسخ در تلاوت، نه در حکم: نسخ در تلاوت همان عقیده به تحریف است که ما آن را قبول نداریم.

۲. نسخ در تلاوت و حکم.

۳. نسخ در حکم نه در تلاوت: مشهورترین نسخ در قرآن است که بر اساس آن، آیه‌ای از آیات قرآن نسخ می‌شود، اما از نظر تلاوت در قرآن ثابت می‌ماند. اکثر مفسران و دانشمندان این نسخ را می‌پذیرند.

استاد مطهری در مورد وجود نسخ در قرآن چنین می‌فرماید: برخی مفسرین موضوع ناسخ و منسوخ را در مورد آیات جهاد مطرح کرده‌اند و گفته‌اند، در بسیاری از آیات قرآن شما می‌گویید، جنگیدن با کافران را مشروط کرده است، اما در بعضی از آیات همه‌ی آن دستورات را یک جا نسخ کرده است. آیات اول سوره‌ی براءت که زمان جهاد را به طور کلی ارائه می‌دهد و از مشرکین تبری می‌جوید و برای مشرکین یک مهلت مقرر

می‌کند، بعد از آن مهلت می‌گویید، دیگر این‌ها حق ندارند باقی بمانند. این آیات که سال نهم هجری آمده، تمام دستورات گذشته را یک جا نسخ کرده است. اما این درست نیست. به دلیل این که ما در جایی می‌توانیم آیه‌ای را ناسخ آیه‌ی دیگری بدانیم که درست بر ضد آن باشد [مطهری، ۱۳۶۱: ۵۹-۵۶].

● ● ● محکم و متشابه ● ● ●

یکی از مباحث علوم قرآنی محکم و متشابه است. محکم لفظی است که وجوه گوناگون معنا در آن محتمل نیست، لذا دلالتش بر معنا واضح است. متشابه لفظی است که وجوه متفاوت معنا در آن محتمل است و دلالتش بر معنا چندان واضح و روشن نیست. شهید مطهری در برخی آثار خود به این بحث اشاره کرده و قائل است که: برخی از آیات قرآن، بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند. خود قرآن بیانگر این است که آیات دو گونه‌اند: آیات محکم و آیات متشابه. آیات محکم را آیات مادر می‌نامند: هو الذی أنزل علیک الكتاب منه آیات محکمات هن أم الكتاب و آخر متشابهات [آل عمران / ۷۱].

آیه‌ی متشابه آیه‌ای است که مفهومی دارد که آن را چندگونه می‌توان پیاده کرد. اما آیه‌ی محکم را تنها به یک صورت می‌توان پیاده کرد [مطهری، (د) ۱۳۷۴: ۸۹۹]. آیه‌ی متشابه یعنی آیه‌ای که در آن حقیقتی به صورت کلی بیان شده است و این حقیقت کلی را می‌توان به شکل‌های گوناگون توضیح و تفسیر کرد و این به ما بستگی دارد که چگونه آن را تفسیر

کنیم. این چگونگی را باید با آیات مادر به دست آورد [مطهری، ۱۳۷۲: ج ۳: ۱۳۴]. قرآن آیات محکم را آیات مادر می‌نامد، یعنی آیات مشابه را با کمک آیات محکم می‌توان پیاده کرد. آیات مشابه را نمی‌توانیم هرگونه بخوایم عمل کنیم، مگر این که به سایر آیات قرآن رجوع کنیم.

اعجاز

استاد شهید مطهری در آثار متعدد خویش سخنان زیادی در بحث اعجاز مطرح کرده و جنبه‌های لفظی و معنوی اعجاز قرآن را کم و بیش مورد بحث قرار داده است. ایشان در مورد پندارها و اشکالاتی که در مورد اعجاز قرآن مطرح شده‌اند یا آیات و سوره‌ای که با آن‌ها معارضه شده، سخنی به میان نیاورده است. در مورد «تحدی» قرآن می‌فرماید: قرآن معجزه‌ی جاوید خاتم الانبیاست. از بدو نزول قرآن در مکه، رسول اکرم (ص) رسماً مردم را به تحدی دعوت کرد. یعنی مدعی شد که قرآن کار خداست و از هیچ بشری

نسخ در قوانین الهی وجود دارد.

چرا که پیغمبری می‌آید و شریعتی می‌آورد، بعد از مدتی پیغمبر دیگری می‌آید و شریعت آن پیغمبر را نسخ می‌کند

ساخته نیست که بتواند مثل آن را بیاورد. اگر قادرید مثل آن را بیاورید، اما بدانید که اگر جن و انس پشت به پشت هم دهند، قادر نخواهند بود. مخالفان پیامبر نه در آن زمان و نه در زمان‌های بعد، نتوانسته‌اند به این مبارزه طلبی پاسخ مثبت بدهند.

توجیه مخالفان در آن عصر این بود که می‌گفتند قرآن جادو است. این اتهام در واقع اعتراف ضمنی به خارق‌العاده بودن قرآن بود. مخالفان پیامبر از هیچ معارضه‌ای با پیامبر (ص) برای تضعیف ایشان مضایقه نکردند و تنها کاری که به آن دست نزدند، آوردن مانند قرآن بود [مطهری، (الف) ۱۳۷۴: ۲۱۳-۲۱۲]. این کسه معجزه‌ی حضرت رسول کتاب ایشان بود، متناسب با عصر ایشان است که عصر پیشرفت علم و فرهنگ بوده است و با پیشرفت بیشتر علم و دانش، تدریجاً جنبه‌هایی از اعجاز این کتاب آسمانی مکشوف می‌شوند که قبلاً مکشوف نبوده‌اند.

معجزه‌ی ختمیه برخلاف معجزات سایر پیامبران از قبیل عصارا اژدها کردن و مرده را زنده کردن نیست، بلکه از مقوله‌ی کارهای بشری است، اما عملی غیر بشری است و از قدرت غیبی و ماورای طبیعی سرچشمه می‌گیرد [همان، ص ۲۰۸-۲۰۶].

الف) برخی از مزایای قرآن نسبت به سایر معجزات

۱. از نوع سخن بودن: قرآن خودش مبین یک سلسله مطالب است، چرا که به آن اندازه که سخن معرفی کننده‌ی فاعل و گوینده‌ی خودش است، هیچ امر دیگری

نمی‌تواند کننده‌ی کار را به آن دقیقاً معرفی کند.

۲. قابلیت بقا: هیچ اثری مثل سخن قابل بقا نیست. سر این که معجزه‌ی اصلی خاتم الانبیاء از نوع سخن انتخاب شده، این است که این دین، دین خاتم است و باید جاویدان بماند و تنها اثری که می‌تواند جاودان بماند، سخن است [مطهری، (د) ۱۳۷۴: ۵۲۹-۵۲۸].

ب) وجوه اعجاز قرآن

قرآن از دو جنبه معجزه است: جنبه‌ی لفظی و جنبه‌ی معنوی. جنبه‌ی لفظی یعنی از جنبه‌ی هنر و زیبایی، و جنبه‌ی معنوی یعنی از جنبه‌ی علمی و فکری.

۱. جنبه‌ی لفظی: زیبایی مربوط به فن است و علم مربوط به کشف. یکی از وجوه اعجاز قرآن، جنبه هنری است که اصطلاحاً به آن فصاحت و بلاغت می‌گویند. قرآن از جنبه‌ی فصاحت و بلاغت و زیبایی سخن بی‌نظیر است. قرآن سبک خاصی دارد. شعر نیست، زیرا وزن و قافیه را که از مختصات شعر است، ندارد و تخیل نیز که از ارکان دیگر شعر است، در آن وجود ندارد. قرآن نثر هم نیست، زیرا هیچ نثری آهنگ بردار نیست، اما قرآن آهنگ پذیر است. تنها کتابی که با آهنگ می‌توان آن را قرائت کرد، قرآن است [مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲]. اعجاز قرآن در پرتو ساختار همان الفاظ ویژه‌ای است که از سوی خدا نازل شده و نمی‌توان کلمات آن‌ها را جابه‌جا کرد و تغییر داد؛ هر چند از نظر معنا یکسان نباشند [مطهری،



زیبایی قرآن نه مخصوص زمان خاصی است و نه به نژاد و فرهنگ خاصی اختصاص دارد. علاوه بر کشورهای اسلامی، کشورهای غیر اسلامی نیز از لحاظ آهنگ و زیبایی، قرآن را در برنامه‌های رادیویی خویش قرار داده‌اند. هندسه‌ی کلمات در قرآن بی نظیر است، حتی یک کلمه هم قابل پس و پیش کردن نیست. از این حیث، قرآن مانند ساختمانی زیباست که کسی نمی‌تواند با تغییر دادن و جابه‌جایی کلماتش، آن را زیباتر سازد یا بهتر از آن را بسازد.

جنبه‌ی دیگر زیبایی قرآن، سبک بیان آن است. سبک‌ها با هم متفاوت‌اند. سبک صاحب «ناسخ التواریخ» با سبک سعدی فرق می‌کند. سبک قرآن با سبک نهج البلاغه متفاوت است. اگر یک آیه از قرآن بین عبارات نهج البلاغه باشد، آیه‌ی قرآن به راحتی قابل تشخیص است. مطلب دیگر، حلاوت و شیرینی قرآن است که متناسب با ذائقه‌ی انسان است، طوری که انسان از شنیدن آن خسته نمی‌شود. هرچه هم که تکرار شود، از شیرینی‌اش کاسته نمی‌شود [مطهری، (د) ۱۳۷۴: ۵۶۱-۵۵۱].

۲. جنبه‌ی معنوی: این جنبه به محتویات قرآن مربوط می‌شود. اگر مباحث الهیات قرآن را مورد توجه قرار دهیم یا منطق قرآن را در مورد فلسفه‌ی تاریخ و فلسفه‌ی اخلاق مطالعه کنیم، می‌فهمیم این‌ها مباحثی هستند که قرآن در مورد آن‌ها رسالت دارد. قرآن کتاب پزشکی یا مهندسی نیست، بلکه کتابی است که رسالتش هدایت مردم

است. قرآن واضع یک سلسله قوانین و مقررات است؛ چه در باب عبادات، چه در مسائل اجتماعی، چه در باب حقوق اجتماعی و حقوق خانوادگی. در ارتباط با حقوق زن در قرآن، مسائل زیادی در سطح بسیار عالی آمده‌اند. دلیل دیگر بر اعجاز قرآن، امی بودن پیامبر است [همان، ص ۶۰۱-۵۸۱]. آن‌چه مورد اتفاق علمای مسلمان و غیرمسلمان است، این است که حضرت رسول (ص) قبل از رسالت کوچک‌ترین آشنایی با خواندن و نوشتن نداشته‌اند، اما در دوره‌ی رسالت، موضوع به این اندازه قطعی نیست. در این دوره، آن‌چه مسلم است، عدم توانایی ایشان در نوشتن است [مطهری، (ه) ۱۳۷۴: ۲۰۸-۲۰۵]. از سخنان شهید مطهری چنین برمی‌آید که آن‌چه بشر از آوردن آن در عجز است، جنبه‌ی لفظی و جنبه‌ی معنوی قرآن توأم با هم است.

تحریر

استاد مطهری می‌فرماید: تحریر در زبان عربی از ماده‌ی «حرف» است، یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر اصلی خود. تحریر در واقع نوعی تغییر و تبدیل است و انواعی دارد: تحریر لفظی و تحریر معنوی.

تحریر لفظی آن است که ظاهر مطلبی را عوض کنند. گفته یا نوشته‌ای را کم یا زیاد کنند یا پس و پیش کنند، طوری که معنی آن عوض شود. تحریر لفظی نیز اقسامی دارد:

۱. تحریر به تبدیل: جای‌گزینی کلمات با واژه‌های مترادف یا غیر مترادف، طوری که موجب رخنه

در معنا شود. به این مسعود نسبت داده‌اند که این کار را جایز می‌دانسته است، اما این امر درست نیست.

۲. تحریر به افزایش: کسی مدعی این قسم نشده است، جز گروهی از خوارج که سوره‌ی یوسف را حاکی از داستان‌های عاشقانه و دور از شأن وحی می‌دانستند.

۳. تحریر به کاهش: محل اختلاف بیشتر همین قسم است که آیا جمله و کلمه‌ی آیه یا سوره‌ای از قرآن که بر پیامبر نازل شده، ساقط شده است یا خیر. اعتقاد همه‌ی فرق اسلامی آن است که قرآن موجود همان است که بر پیامبر نازل شده و هیچ‌گونه کاهش در آن رخ نداده است.

تحریر معنوی: نیز آن است که در لفظ تغییری ایجاد نشود، بلکه آن را طوری معنی کنند که خلاف مقصود گوینده باشد. تحریر معنوی به نحوه‌ی تفسیر و توجیه و تأویل معنی سخن مربوط است.

تحریر معنوی یعنی تفسیر قرآن بدون استناد به مبانی و اصول فهم آن و با تفسیر براساس رأی شخصی و انگیزه‌ی درونی خود که غالباً از طریق فرق گوناگون کلامی، متصوفان، عالمان دربار حکومت‌های ستمکار و صاحبان افکار التقاطی رخ داده است [سعیدی‌روشن، ۱۳۷۷: ۲۰۰-۱۹۹]. تحریر قرآن تحریر لفظی نیست، یعنی در قرآن نه یک کلمه زیاد شده و نه یک کلمه کم شده است، بلکه در قرآن تحریر معنوی و تفسیر و تأویل‌های بی‌جا و توجیهاات غلط صورت گرفته‌اند [مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۰۰].

تحریف عواملی دارد، از جمله:
 ۱. غرض‌ها و عداوت‌های دشمنان؛
 ۲. تمایل بشر به اسطوره‌سازی و افسانه‌سازی [همان، ص ۴۱-۴۰].

● ● ● ظاهر و باطن ● ● ●

طبق مضمون یک سلسله احادیث و اخبار، قرآن ظهري دارد و بطني. بطن آن هم شامل هفت بطن است. در برخی اخبار، به جای ظاهر و بطن، ظاهر و باطن آمده است. ظاهری که همه‌ی مردم درک می‌کنند و باطنی که فقط برخی به آن دست می‌یابند. آن باطنش هم باطنی دارد. یعنی کسانی که به آن باطن می‌رسند، برخی در آن می‌مانند و برخی جلوتر می‌روند و آن باطن هم باطنی دارد تا هفت باطن. روایت‌هایی با عنوان «روایت‌های حروف هفت‌گانه» از سوی اهل سنت آمده‌اند که مضمون همه‌ی آن‌ها این است که قرآن با هفت حرف نازل شده است.

استاد مطهری می‌فرماید محققین قائل‌اند: این هفت حرف با آن جایی که می‌گوید قرآن هفت بطن دارد، یک مقصود بیشتر نیست. عده‌ای قائل‌اند که یک لفظ را در آن واحد می‌شود در چند معنی به کار برد. از جمله استدلال کرده‌اند به همین روایات «سبعة احرف» که ادعا کرده‌اند، مراد پیغمبر این است که در قرآن یک لفظ در آن واحد در چند معنی استعمال شده است. این سخن مورد قبول علما نیست. انسان به هر نسبت که کامل‌تر شود، معانی بیشتری از قرآن کریم را درک می‌کند. معانی قرآن صرفاً همان معانی نیست که اعراب صدر اسلام درک می‌کرده‌اند. قرآن که تنها بر آن‌ها نازل نشده است، کسی حق ندارد قرآن را مطابق هوای نفس

خودش تفسیر کند. همه حق دارند در قرآن تدبیر کنند و در تدبیرهای خود به مطالب تازه‌ای برمی‌خورند که گذشتگان به آن‌ها برخورد نکرده‌اند [مطهری، ۱۳۶۱: ۱۶۲-۱۵۹].

● ● ● حروف مقطعه ● ● ●

۲۹ سوره از سور قرآن با حروف تهجی آغاز شده‌اند که به قول زمخشری، بعضی از اسامی حروف معجم را دربردارند و نسبت به سایر حروف، بیشترین نقش را در کلام پروردگار ایفا می‌کنند. استاد مطهری در این باره می‌فرماید: حروف مقطعه یعنی حروف الفبا که با یکدیگر ترکیب نشده‌اند. سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند، برخی با یک حرف آغاز می‌شوند، مثل سوره‌ی ق. برخی با دو حرف آغاز می‌شوند، مثل یس و طه. بعضی با سه حرف آغاز می‌شوند مثل طسم و الم. برخی با چهار حرف شروع می‌شوند مثل المر. برخی نیز با پنج حرف آغاز می‌شوند مثل حمعسق و کهیعص. وجود حروف مقطعه از مخصصات قرآن است و در هیچ کتاب آسمانی و غیر آسمانی دیگری چنین چیزی وجود ندارد. مراد از این حروف چیست؟ در این باب نظریاتی بیان شده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. سلسله رمزهایی هستند میان گوینده و شنونده.
 ۲. اسم‌های قرآن یا نام‌های سوره‌هایی هستند که در اول آن‌ها آمده‌اند.
 ۳. سوگند هستند.
 ۴. اشاره به اعجاز قرآن دارند.
- در ارتباط با حروف مقطعه، مردی مصری به نام رشاد خلیفه، روی ۱۴

سوره از سوره‌هایی که با این حروف آغاز شده‌اند، محاسبه‌ی رایانه‌ای انجام داد و به این نتیجه رسید که در هر یک از این چهارده سوره از قرآن که با حروف مقطعه شروع شده‌اند، این حروف نسبت به تمام حروفی که در آن به کار رفته‌اند، نقش بیشتری دارند.

استاد مطهری نظر دیگری را نیز بیان می‌دارند و می‌فرمایند: از قدیم تا به حال بحثی مطرح است که در نظام هستی اول چه بوده است. دو جواب ابراز شده است: برخی می‌گویند اول کلمه و سخن بوده و سپس ماده پیدا شد. نظر دوم عقیده‌ی کسانی است که به تقدم ماده قائل‌اند. یعنی می‌گویند اول ماده و طبیعت پدید آمد و بعد از تکامل ماده، تدریجاً فهم و شعور و درک پیدا شد، سپس کلمه و سخن. از این دو نظر، قرآن اولی را پذیرفته است، زیرا می‌فرماید: «إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون» [یس/ ۸۲]: فرمان او چنین است که وقتی چیزی را اراده کند، همین‌که بگوید باش، او می‌باشد. یعنی اول قول است، بعد سایر مخلوقات. ناگفته پداست که «قول» در این جا تنها به معنای لفظ صوت نیست، بلکه معنی جامع‌تر و کامل‌تری دارد. به نظر می‌رسد که خدا با این حروف مقطعه نحوه‌ی شروع کار خودش را بیان می‌فرماید. یعنی قول و سخن و اندیشه بر ماده، جسم و طبیعت تقدم دارد. اما بالاخره حروف مقطعه از مشابهات قرآن است؛ به خصوص اگر نظر اول را بپذیریم و بگوییم که این‌ها رموزی است بین خدا و پیغمبر [مطهری، ج ۲: ۱۲۷-۱۲۳].

در مورد تعداد آیات، سوره و حروف، استاد می‌فرماید: قرآن تدریجاً در طول ۲۳ سال بر پیامبر نازل شد.

مجموعاً ۱۱۴ سوره، ۶۲۰۵ آیه و در حدود ۷۸۰۰۰ کلمه دارد و در زمان حضرت رسول (ص)، به وسیله‌ی گروهی به نام «کاتبان وحی» که توسط ایشان انتخاب شده بودند، نوشته می‌شد [مطهری، (الف) ۱۳۷۴: ۲۱۱].

عام و خاص

عام و خاص از مباحث مهمی است که در علم اصول مطرح است و به قول شیخ مظفر، از مفاهیم واضح و بدیهی به شمار می‌رود که نیاز به تعریف ندارد. شهید مطهری در این ارتباط می‌فرماید: در قوانین مدنی می‌بینیم که قانونی را به صورت کلی و عام ذکر می‌کنند که شامل همه‌ی افراد موضوع قانون می‌شود. بعد در جای دیگر، درباره‌ی گروهی از افراد همان موضوع، حکمی ذکر می‌کنند که برخلاف آن قانون کلی و عام است. در این جا آیا باید دو ماده‌ی قانون را متعارض هم تلقی کنیم یا باید حکم خاص را استثنا برای عام بدانیم. در قرآن وارد شده است: «والمطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء» [بقره/ ۲۲۸]: زنان مطلقه لازم است بعد از طلاق تا سه عادت ماهیانه صبر کنند و شوهر نکنند و بعد از آن آزادند.

اکنون فرض کنید که در حدیث معتبر وارد شده که اگر زنی به عقد مردی درآید و قبل از آن که بین آن‌ها رابطه‌ی زناشویی برقرار شود، مطلقه شود، لازم نیست عده نگه دارد. آیا باید این حدیث را معارض قرآن بدانیم و آن را دور بیندازیم، یا این که باید گفت این حدیث در واقع مفسر آن آیه است و به منزله‌ی استثنایی است در برخی مصادیق آن و معارض نیست؟ مطمئناً وجه دوم صحیح

است، زیرا معمول آن است که ابتدا یک قانون کلی را بیان می‌کنند و بعد موارد استثنا را هم می‌آورند. قرآن نیز بر اساس محاورات عمومی بشری، با بشر سخن گفته است. از سوی دیگر خود قرآن، حدیث پیغمبر را معتبر شمرده و فرموده است: «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» [حشر/ ۷۱]. پس خاص را به منزله‌ی استثنا برای عام تلقی می‌کنیم و می‌گوییم عام را به وسیله‌ی خاص تخصیص می‌زنیم؛ یعنی خاص، مخصوص عام است [مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳: ۳۲-۳۱].

مطلق و مقید

مطلق آن است که بر ماهیت بدون قید دلالت کند و مطلق با مقید، هم چون عام با خاص است. علما گفته‌اند: هرگاه دلیلی بر تقید مطلق یافت شد، به آن توجه شود، و الا مطلق بر همان اطلاق خودش، و مقید نیز بر تقید خودش باقی می‌ماند. زیرا خدای تعالی ما را به لغت عرب مخاطب قرار داده است. شهید مطهری در ارتباط با مطلق و مقید می‌فرماید: یک فرمان یا قانون ممکن است در یک جا به صورت مطلق بیان شود و همین فرمان در جای دیگری به صورت مقید بیان گردد و صادرکننده‌ی این فرمان یا قانون، از هر دوی این‌ها یک مقصود دارد. در این صورت سؤال پیش می‌آید که آیا باید مطلق را بگیریم و بگوییم این مقید به علت خاصی ذکر شده یا این که آن مطلق را حمل بر این مقید کنیم، یعنی مقید را بگیریم. پاسخ این است که قاعده اقتضا می‌کند که مطلق را حمل بر مقید کنیم و بگوییم، آن جا که مطلق را ذکر کرده‌اند، مقصود همین مقید بوده است [مطهری، (الف) ۱۳۶۱: ۸-۵].

منابع

۱. مطهری، مرتضی. آشنایی با قرآن. انتشارات صدرا. تهران. چاپ ششم. ۱۳۷۲.
۲. وحی و نبوت (مجموعه آثار- ۲). انتشارات صدرا. تهران. چاپ چهارم. (الف) ۱۳۷۴.
۳. اسلام و مقتضیات زمان (ج ۱). انتشارات صدرا. تهران. چاپ پنجم. (ب) ۱۳۷۴.
۴. معاد (مجموعه آثار- ۴). انتشارات صدرا. تهران. (ج) ۱۳۷۴.
۵. نبوت (مجموعه آثار- ۲). انتشارات صدرا. تهران. (د) ۱۳۷۴.
۶. خوئی، آیت الله. البیان. مطهری، مرتضی. جهاد. انتشارات اسلامی. تهران. ۱۳۶۱.
۸. حماسه حسینی (ج ۱). انتشارات صدرا. تهران. چاپ بیست و هفتم. ۱۳۷۶.
۹. پیامبرای (مجموعه آثار- ۳). انتشارات صدرا. تهران. چاپ چهارم. (هـ) ۱۳۷۴.
۱۰. خاتمیت.
۱۱. آشنایی با علوم اسلامی.
۱۲. سعیدی روشن، محمدباقر. علوم قرآن.

